

این نوشتار در 9 نوامبر 2009 پخش شد. تا یکم مارس 2010 یعنی شش ماه پس از پخش آن، به همت و دلاوری چندی از ایرانیان درونمرز، بیش از یک میلیون نسخه از این بیانیه بوسیله رایانه های نیرومند در ایران پخش شده است.

کانون اروپایی برای آموزش جهان بینی زرتشت
انجمن فرهنگی، خردگرا و آزاد اندیش

European Centre for Zoroastrian Studies

Ph. +32-2 374.92.60 Mobile: +32- 474 680 339

Web site: www.gatha.org info@gatha.org E.mail:

از دکتر خسرو خزاعی (پردیس)

رستاخیز نوین ایران و راه به پیروزی رساندن آن

1- ارزیابی موقعیت امروز

هزار و چهارصد سال چیرگی استعمار فرهنگی عرب بر ایران که اسلام نامیده شد ، تسلیم و سپس خو گرفتن نسلهای پی در پی ایرانیان به این استعمار وحشتناک که پیامد آن در هم شکسته شدن فرهنگ، هویت و شناسه ایرانیان و از دست دادن استواری به خود بود سبب گردید که موجوداتی فریکار بنام « آخوند» که از شکم همین استعمار زائیده شده بودند به آسانی مردم را فریب داده و بر ایران حاکم شوند.

امروز سی سال از آن زمان میگذرد. ولی هنوز فرمانروایی مطلق آنها بوسیله کشتار و شکنجه و سنگسار و تازیانه... که در هیچ دورانی از تاریخ ایران سابقه نداشته پابرجاست.

در درازای این زمان هزاران نفر از میهن گرایان، آزادی خواهان و کوشندگان از طیفهای گوناگون سیاسی جان خود را از دست دادند، بسیاری در زندانها بسر میبرند و میلیون ها نفر دیگر ناچار به آوارگی و اسارت گردیده و سرخورده به چهار گوشه جهان پناهنده شده اند.

در این شرایط سرنوشت ساز که ایرانیان میبایستی از هر زمان دیگری بهم نزدیک شده دست در دست یکدیگر گراشته، اندیشه و دلهای خود را به هم نزدیک کرده، نیرو های خود را بهم پیوند داده و یک صدا نیروهای اهریمنی ریا و فریب را در هم بکوبند به دلیل در هم شکستگی هویتی و فرهنگی و در نتیجه نداشتن پختگی سیاسی به گروهکهای کوچکی بخش شده و آغاز به سرکوبیدن یکدیگر کردند. در نتیجه یک اپوزیسیون سازمان داده شده و یک دستگاه رهبری نیرومند نتوانست پای بگیرد و این کوه بینی درد آور سبب شد که پس از سی سال تا به امروز حکومت آخوندان پا بر جا بماند.

2- در جستجوی یک ابزار نبرد و

و پیدایش یک اندیشه بزرگ

از همان روزهای نخست چندی از خردگرایان میدانستند که نبرد ما با جمهوری اسلامی نه سیاسی است، نه نظامی است و نه اقتصادی است. نبرد ما تنها و تنها یک نبرد فرهنگی است. اگر در این نبرد فرهنگی پیروز شویم فرهنگ استعماری عرب (اسلام) را برای همیشه از ایران بیرون خواهیم انداخت و دل و روان و اندیشه ایرانیان را از آن پاک خواهیم کرد. اگر شکست بخوریم فرهنگ استعماری عرب برای سده های دیگر بر ایران چیره خواهد ماند و ایرانیان باز ناگزیر خواهند شد روزی 17 بار بسوی کشور عربستان سر خم کنند و پیشانی خود را به خاکی که از آن کشور آورده شده بمالند و خدا و پیغمبر و کتاب آسمانی و تمام

افراد مقدس آنها عرب باشند و مغز های خود را در خرافات و دروغها و اراجیف آنها شستشو دهند.

برای آماده کردن خود برای این نبرد فرهنگی میبایست نخست فرهنگ در هم شکسته ایران را بازسازی کرد و هویت و شناسه و نیروی از دست رفته آنرا به آن بازگرداند. میبایست با آرامش با یک دیدگاه نوین به ژرفنای چند هزار سال تاریخ ایران رفت و در درازی این راه ارزشهای انسانگرایی، پیشرونده و پیشبرنده آنرا پیدا کرد و آنها را بزمان ما یعنی به سده بیست و یکم آورد. این ارزشها را میبایست نخست، از گرد و خاک تاریخ زدود و سپس از پراکندگی نجات و محکم بهم جوش داد، نماد های آنرا زنده کرد و همچون یک ایده الوژی پیشبرنده و سازگار با زمان ما بازسازی نمود، و مانند ابزاری نیرومند در برابر ایده الوژی عرب یعنی اسلام بکار گرفت.

بزرگترین ضعف یک فرهنگ پراکندگی ارزشهای آنست. این ارزشها هر اندازه هم انسانگرا خردگرا و آزاداندیش باشند اگر در ساختمان بنیادی یک سیستم فرهنگی نیرومند سازمان داده نشده باشند بعنوان یک ابزار در یک نبرد فرهنگی کاربرد نخواهند داشت و در برابر یک فرهنگ دیگری با ارزشهای ضد انسانی، ضد خرد و ضد آزادی ولی سازمان داده شده از پای در خواهد آمد. تجربه شکست قادسیه در 1400 سال پیش و شکست آرزوها و امال ایرانیان برای رسیدن به تمدنی که شایسته آن بودند درسی سال پیش که رونوشتی از همان شکست نخست بود درستی گفته بالا را به روشنی تائید میکند.

این بازسازی فرهنگی کار ساده ای نبود. برخورد سهمگین فرهنگ عرب (اسلام) با فرهنگ ایرانی (فرهنگ زرتشت) سبب شده بود که در درازی زمان فرهنگ سومی برای ایرانیان شکل بگیرد و آن خو گرفتن به زندگی در دوگانگی و تناقض و کوشش برای آشتی دادن و اپسماندگی و پیشرفت بود. در این شرایط، انسان ایرانی از درون تکه تکه گردید و یک تکه آن در جنگ با تکه دیگر شد. او انسانی شد بدون نماد و هویت فرهنگی. نمادهای ایرانیان همگی خورد شده بودند. به آنها گفته بودند زرتشت آتش پرست و دو خدائی است، کوروش آدم کش و یهودی گراست، دوران پیش از اسلام در ایران دوران جاهلیت بوده و ایرانیان هیچ تمدنی نداشته اند و این عربها بودند که به ایرانیان

تمدن یاد دادند... غیره و غیره. برعکس فرهنگ عرب تمام نماد های خود را زنده نگاه داشته بود، اله و پیغمبر و قرآن و امامانشان را بدوران ما آورده بودند و آنها را تقدس میکردند و برای آنها انسانهای دیگر را میکشیدند یا برای آنها جان میدادند..

تمام فرهنگ پس از اسلام ایرانی از فردوسی تا حافظ از این نبرد درونی درد آور و از این جدائی بزرگ انسان ایرانی از خویشتن خویش و کوشش او برای پیدا کردن خود و هویت و نماد های فرهنگی خود سخن میگویند.

در این فضای آشفته و پاره پاره شده و در جستجوی یک ابزار نیرومند نبرد و پاد زهری برای از میان بردن این مصیبت چندی از اندیشمندان و خردگرایان دلاور ایرانی، مرد وزن، خود پرستی مرسوم را کنار گذاشته و بیباکانه، چه در درون و چه در بیرون از ایران، از همان روز های نخست برای پیدا کردن راه چاره ای به صحنه آمدند و با هم همپیوند شدند. در این راه می بایست از بهترین مغز های ایرانی که در سراسر جهان پراکنده شده بودند بهره گرفت و از همگی چاره جوئی کرد. در آرامش و در دوری از جار و جنجال. همانند « هزار فرزندگان» که در تاریخ ایران توانسته بودند شعله آتشی را که از گذشته های دور در دل هر ایرانی سو سو میزد زنده نگاه دارند آنها هم آغاز بکار کنند. یکی از پرسشهای مهمی که خردگرایان از خود میکردند این بود که آیا کشور های دیگری در جهان بوده اند که در تاریخ خود چنین مصیبتی را تجربه کرده اند؟ و اگر آری پاد زهری را که آنها پیدا کرده بودند چه بوده؟ پاسخ به این پرسش نیاز به کمی پژوهش داشت.

برای پیدا کردن الگو و مدلی در تاریخ جهان که شباهتی به رژیم اسلامی در ایران امروز داشته باشد می بایستی به قرون وسطای اروپا در سده های میان سده ششم و سیزدهم که بنام «کفر بزرگ» معروف شده رفت. در این زمان وحشت و فشار بوسیله کلیسای مسیحی چنان بر مردم وارد میشد که کم کم جنبش «رنسانس» یعنی نوزادی یا رستاخیز را بوجود آورد.

راهی که اروپائیان برای نوزادی خود و در نتیجه بازسازی هویت در هم شکسته خود در پیش گرفتند راهی بود که آنها را به تاریخ پیش از چیرگی مسیحیت یعنی بدوران یونان و روم میبرد. با اینکه یونان و روم سده ها بود که ویران شده بودند و

اروپائیان از تاریخ یونان و روم چیزی نمی‌دانستند ولی با کوشش زیاد آنرا بازسازی و حتی ایده الیزه کردند تا بتوانند از آن ابزاری برای نبرد فرهنگی در برابر کلیسای مسیحی بسازند. برای به پیروزی رساندن این جنبش مردمان از هر طیفی از جامعه در آن شرکت کردند. رنسانس در اروپا بیش از چهارصد سال به درازا کشید چون آنها بر خلاف امروز نه اینترنت داشتند نه تلویزیون و نه رسانه های گروهی امروزی. برای آنکه خبری از روم به پاریس برسد بیش از یکماه بدرازا میکشید و انهم خبر بگوش تنها چند نفر میرسید.

اگر اروپا ثبات توانستند از فرهنگ فراموش شده و در هم شکسته یونان و روم ابزاری نیرومند برای مبارزه با فرهنگ مسیحی بسازند و پیروز شوند و به دوران روشنائی برسند چرا ایرانیان با داشتن یک میراث فرهنگی چنین پویا و نیرومند نتوانند در برابر یک فرهنگ بیگانه بدوی که 1400 سال است بر اندیشه و آبرو و جان و شرف آنها چیره شده از فرهنگ خود ابزار های لازم را برای یک رستاخیز بزرگ در ایران نسازند و انرا به پیروزی نرسانند؟ این اندیشه بزرگی بود که میبایست روی آن کار شود، بسیار هم کار شود.

این راه را فردوسی بزرگ هزار سال پیش کوشش به رفتن کرده بود و توانسته بود در شرائط و دشواریهای زمان خود بخش بزرگی از هویت پیش از اسلام ایرانیان را نجات دهد. ولی رخدادهای دوران ما نشان داد که کوششهای او کافی نبود. چون هنوز ویروس استعمار فرهنگ عرب پا بر جا بود و مغز و روان ایرانیان را ضحاک وار می مکید. این ویروس منتظر بود تا در درازای سده ها از نسلی به نسل دیگری سرایت کرده تا در دوران ما در آغاز سده بیست و یکم سه نسل از ایرانیان را یکجا قربانی کند.

3- استواری به خود و آغاز روشنائی

زمانی یک ملت میتواند بگوید « من از یک فرهنگ پویا و نیرومند » برخوردارم که این فرهنگ بتواند در زمان نیاز مانند ابزاری نیرومند در دست او و او را از تاریکی ها و سر افکنگی ها رهائی دهد. پس ما که همیشه از فرهنگ و تاریخ چندین هزار ساله به خود

بالیده ایم کجاست آن ابزار های رهائی بخش؟ پس چرا اینهمه سردرگمی؟ این روشن است که احساسات برخواسته از خشم و ناسزا گوئی نمیتوانند پیروز شود. این هم روشن است که ایده الوژی و اندیشه های برخاسته از فرهنگ غرب نمیتواند در بر اندازی فرهنگ استعماری عرب(اسلام) در ایران کار ساز باشد. نه تنها این ایده الوژی ها در رابطه با ویژگیهای تاریخی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و جغرافیایی غرب درست شده و در درازای زمان شکل گرفته بلکه همین ایده الوژیها امروز ناتوانند در برابر هجوم اسلام در کشورهای خود در اروپا، امریکا یا کانادا مقاومت کنند.

گفتگو از « حقوق بشر» یا «دموکراسی» در یک کشور اسلامی جز یک خود فریبی بزرگ و یک فریبکاری بیش نیست.

آیا شما از میان 56 کشور اسلامی یک کشور را می شناسید که « حقوق بشر» در آن اجرا شده باشد یا امکان اجرا شدن باشد؟ آیا شما از میان 56 کشور اسلامی یک کشور را می شناسید که « آزادی اندیشه و گزینش» در آن اجرا شده باشد یا امکان اجرا شدن باشد؟

و آیا شما از میان 56 کشور اسلامی یک کشور را می شناسید که « برابری زن و مرد» در آن اجرا شده باشد یا امکان اجرا شدن باشد؟

بنابراین میبایست خود فریبی را کنار گذاشت و مانند فولاد به این اندیشه استوار شد که

تنها در فرهنگ خرد گرای ایران که گرد تاریخ از آن زدوده شده باشد میتوان پاد زهری برای این مصیبت یافت. پس باید به ژرفنای چند هزار سال تاریخ و فرهنگ ایران در جستجوی نیروی زنده، انسانگرایی و خردگرایی آن رفت و آنرا به سده بیست و یکم آورد و از این نیرو بهره گرفت.

4 کشف بزرگترین ابزار یک نبرد آزادی بخش:

گاتهای زرتشت

در ژرفناترین نقطه فرهنگ خرد گرای ایران، جایی که نمیشد فراتر رفت کتابی پیدا شد که چهار هزار سال بود مانند خورشید میدرخشید ولی چشمهای نابینا شده ما از گرد و خاک آشفتهگی اندیشه ای و روان پارگی رنج آور که در پیامد استعمار

فرهنگی عرب بوجود آمده بود آنرا نمیدید. و این کتاب، کتاب «گاتها»، سروده های اهورائی زرتشت» بود.

چند نفر از ایرانیان این کتاب را که کل فرهنگ خردگرای ایران بر پایه و بنیاد آن بنا شده میشناختند؟ اگر ایرانیانی را که دلاورانه نخواستند در 1400 سال پیش پشت خود را در برابر تازیان خم کنند و ما به آنها «زرتشتیان» میگوئیم جدا کنیم، در زمان پیش از انقلاب اسلامی شاید هزار نفر هم نام «گاتها» را نشنیده بودند. ولی تا بخواهید «روشنفکران» وطنی می توانستند نامها و کتابهای امامان تازی و آخوندان تازی پرست و نامها و کتابهای نویسندگان غربی را که اصلن چیزی از ایران نمیدانستند یا حتی نمیدانستند ایران کجاست برای خود نمائی هم که شده ردیف کرده و به رخ دیگران بکشند.

اگر امروز جوانانی که قربانی نادانی پدران خود شدند از خود بپرسند چگونه شد که این «روشنفکران» خود را به این آسانی به نادان ترین و کودن ترین افراد جامعه ایرانی یعنی آخوندان فروختند پاسخ اینست که اینها با اینکه تیتیر های دهن پر کن پروفیسور و دکتر و مهندس.. پشت نام خود میکشیدند به فرهنگ و تاریخ ایران همان دیدی را داشتند که یک غربی جهانگرد داشت: یعنی یک «فرهنگ موزه ای» یا «باستانی»!

تمام نیرو و جان این فرهنگ را در زندان «باستانی» و «موزه ای» که فرآورد امپریالیزم انگلیس و فرانسه در سده نوزدهم بود در بند کشیده بودند. ولی در عوض نیروی فرهنگ عرب و نماد های آنرا زنده و آزاد گذاشته و بوسیله آن می توانستند ده ها هزار ایرانی را به خیابانها بکشند تا سرو صورت خود را با سینه زدن و قمه زدن برای یک عرب که 1400 سال پیش بدست پسر عموی خود کشته شده خونین و مالین کنند. اگر ایرانی سر در گم نمیدانست «گاتها» چیست ولی همین ایرانی شوستشوی مغزی داده شده به خوبی میدانست قرآن چیست و کوچکترین بی احترامی را به آن نمی بخشید. اگر همین ایرانی سر در گم روزی 17 بار بسوی کشور عربستان سر خم میکند و پیشانی خود را به خاکی که از آن کشور آورده شده میمالد ولی همین ایرانی مانند یک توریست غربی به آرامگاه کوروش نگاه میکرد، یعنی فقط یک ساختمان کهنه و فرسوده را میدید.

این بیچارگی بزرگ فرهنگی و در هم شکستگی هویتی یک ملت است. زمانی که ملتی به مقدسات خود بی اعتنا شد ناچار است که مقدسات بیگانگان را بپرستد و به بردگی و سرسپردگی آن فرهنگ بیگانه در بیاید و کشور خودش را دو دستی به نمایندگان آن فرهنگ بیگانه تحویل دهد.

اگر به یکی از این « روشنفکران » می‌گفتید فقط سه دقیقه از فرهنگ پیش از اسلام ایران سخن بگویند یا فوری گنگ میشد یا دشنام و ناسزا را برای پنهان کردن نادانی خود در این زمینه روانه میکرد.

مگر این فرهنگ پیش از اسلام ایران نبود که به ایرانیان اجازه داده بود در درازای 1200 سال یا تنها ابر قدرت جهان باشند یا یکی از دو ایر نیرو در دنیا باشند؟ مگر نیروی این فرهنگ پیش از اسلام ایران نبود که به ایرانیان اجازه داده بود کوروشها را در دامان خود پیرو راند و نخستین فرمان آزادی مردمان را در جهان تدوین کند؟ مگر این فرهنگ پیش از اسلام ایران نبود که به ایرانیان اجازه داده بود سه فروزه جاودانی اندیشه نیک؛ گفتار نیک و کردار نیک را به جهانیان بشناساند؟ و از شکم و ریشه همین فرهنگ بود که پس از تازیان فردوسی‌ها، خیامها، مولوی‌ها، سهروردی‌ها... و حافظ‌ها بیرون آمدند.

5- گاتهای زرتشت بمب اتمی ایرانیان در نبرد با استعمار

فرهنگی عرب (اسلام) در ایران و خرافه زدایی از جامعه

نزدیک به چهار هزار سال پیش زرتشت آموزگار بزرگ ایران زمین چکیده جهان بینی و اندیشه خود را در هفده سروده بیان کرد. این هفده سروده که گاتها نامیده میشوند بی هیچ کم و کاستی امروز بدست ما رسیده. زبان گاتها پس از میان رفتن هخامنشیان بکلی فراموش میشود و این فراموشی بیش از دو هزار سال بدرازا میکشد. عده‌ای از پیروان زرتشت که درود جاودانه ما بر آنها باد این سروده‌ها را بی آنکه معنی آنها را بفهمند از بر کرده و در نیایشگاه‌ها میخواندند. در سده سوم برای اینکه آوای این زبان فراموش شده هم از یادها نرود خط بسیار کاملی را برای آن درست کردند و آنرا نوشتند. 1500 سال بعد در سده هجدهم زبان گاتها کشف شد و این کشف بسیار مهم دروازه

بزرگی را بر روی ریشه بسیاری از فلسفه های جهان گشود و پژوهش های بسیاری در باره آن بویژه در کشور های غربی صورت گرفت.

آخرین ترجمه آن مستقیم از زبان گاتائی (لهجه ای از زبان آریائی که زبان زرتشت بود) چهار سال پیش در کانون ما بزبان پارسی و سپس در آمریکا بزبان انگلیسی ترجمه شد و اکنون ترجمه فرانسه آن بوسیله بزرگترین ناشر فرانسوی « الین میشل» در صد هزار نسخه در فرانسه به چاپ رسید. برای پارسی زبانان درون ایران نسخه کامل گاتها در اینترنت به نشانی زیر گذاشته شده :

http://www.gatha.org/index.php?option=com_content&view=article&id=360%3A2011-05-30-18-32-28&catid=25&Itemid=68

کتاب گاتها نه یک دین است و نه یک مذهب. گاتها یک جهان بینی، و یک راه و روش زندگی است که بر روی آزادی گزینش و انتخاب هر فرد بنا شده. هدف از زندگی در گاتها پی ریزی یک زندگی شاد و خوشبخت در این جهان خاکی است. این خوشبختی میسر نیست مگر اینکه همگان ، نه تنها زنان و مردان ، بلکه جانوران و گیاهان هم شکوفا شده و در این خوشبختی شریک باشند. از نخستین رویه تا آخرین رویه گاتها از شیوه و چگونگی ساختن یک زندگی خوشبخت و آسوده و یک جامعه پیشرو و آزاد گفتگو میکند. بسختی باور کردنی است که این سخنان که نزدیک به 4000 سال پیش ایراد شده چگونه اینهمه طراوت و تازگی خود را نگه داشته بگونه ای که از هر فلسفه مدرن امروزی پیشرو تر، با خرد تر و نورانی تر است. در این کتاب نه اینکار را بکن یا آن کار را نکن است ، نه این چیز را بخور آن چیز را نخور است، نه این لباس را بپوش آن لباس را نپوش است. نه گناه و صواب است و نه دستور و فرمان. در گاتها بزرگترین یار و یاور مردمان برای پی ریزی یک زندگی خوشبخت « راستی» است و بزرگترین دشمن دروغ و ریا کاری است. خدای زرتشت، اهورامزدا، خدای خرد است.

او خوشبختی و شادی و شکوفائی را برای جانداران این زمین آفریده تا از آن بهره بگیرند. او آزادی گزینش را آفریده تا انسانها بتوانند راه و روش و شیوه زندگی خود را به دل خواه خود گزینش کنند. او آرامش را آفریده تا مردمان زندگی آسوده داشته باشند. او اندیشه نیک را آفریده تا زنان و مردان را به سوی بخش پرفروغ

زندگی راهنمایی کند. او چیرگی به خود را آفریده تا مردمان را از لغزشهای نا خواسته زندگی دور نگاه دارد. و سرانجام او رسائی و تکامل را آفریده تا انسانها بتوانند هر دم روان و بینش درونی خود را در پهنه های جهان غیرمادی مینوی گسترش داده و در جاودانگی با نور ادغام شوند.

زمانی که گاتهای زرتشت به خوبی فهمیده شد آنگاه نیروی درونی فرهنگی را که به ایرانیان اجازه داده بود در این جهان سربلند زندگی کنند و سایر ملتها را هم به بالا بکشند و همتراز خود در بیاورند بهتر دریافته خواهد شد. و در این راستا بادیافتن درست گاتهای زرتشت چکامه های فردوسی، خیام، مولوی، نظامی، سعدی و حافظ هم جلوه دیگری بخود خواهند گرفت و ایرانیان به جای خواندن آنها در میهمانیها این چکامه ها را زندگی خواهند کرد. چون جدائی ایرانی از فرهنگ خودش از میان رفته و با آن یکی شده است.

6. حکومت در یک جامعه گاتائی چگونه است ؟

در یک جامعه گاتائی که زیربنای فرهنگ ایران است بزرگترین فضای کوشش و فعالیت برای هرگونه اندیشه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، هنری باز خواهد بود. چون آزادی گزینش یکی از مهمترین پایه های بنیادین این فرهنگ است هرکس میتواند و باید اندیشه و گفتنی های خود را آزادانه بیان کند و شیوه زندگی خود را انگونه که دلخواه خود اوست برگزیند.

جامعه گاتائی جامعه ایست خردگرا، آزاد اندیش؛ فراگروهی و فرامسلکی.

برابری زن و مرد

در این جامعه بنیادین است. حتی اهورا مزدا خدای زرتشت هم از دیدگاه دستور زبان از دو ویژگی زن و مرد برخوردار است.

در این جامعه هیچ کس شهروند درجه دو نخواهد بود و هرکس میتواند و باید در زندگی اجتماعی شرکت کرده و برای آبادانی کشور و خوشبخت زیستی خود، مردمان و سایر جانداران بکوشد. جامعه گاتائی هر زن و مردی را تشویق میکند که خود یک خلاق و افریدگار در هر زمینه شود و در پخش دانه های خرد و دانش و بهتر کردن زندگی به مردمان زیر ستم کشور های دیگر هم کمک کند.

شکل حکومت در چنین جامعه ای بصورت گزینشی است. از دیدگاه نویسنده این نوشتار در کشوری مانند ایران که از تیره های گوناگون درست شده – و بی گمان با پی ریزی چنین جامعه ای بسیاری از کشور های آسیای مرکزی هم آدانه به آن خواهند پیوست – داشتن یک حکومت پادشاهی آزامنش که تنها بعنوان یک نماد و محور همبستگی عمل کند مورد نیاز است. ولی نیروی حقیقی در دست نمایندگان گزیده مردم خواهد بود. و کشور بوسیله دولت که از سوی نمایندگان ملت برگزیده میشود اداره خواهد شد.

ایرانی خلاق و آفریده گار شده دیگر نیازی ندارد خود را همچون یک فتوکپی ناقص از فرهنگ غربی در آورد و ایده الوژی های آنها و سیستم حکومتی آنها را در بست بپذیرد.

در سالهای گذشته ایرانیان بگونه ای خود جوش در بسیاری از کشور های جهان انجمن های گوناگونی که هر روز تعداد آنها بیشتر میشود درست کرده اند که هدف و آرمان آنها در جهت آرمانی است که در این نوشتار از آن سخن رفته است. چه خوب است که این انجمنها با تمام قشرهای جامعه چه در ایران و چه در بیرون از ایران یعنی در هر کشوری که زندگی میکنند پیوند برقرار کرده و از هر گونه کمک و مهربانی و نظرخواهی به آنها دریغ نکنند و این فرهنگ را به آنها بشناسانند. ما باید عملن نشان بدهیم که فرهنگ ایرانی فرهنگ مهر و دوستی و خنده روئی و زیبایی است.

7- پرچم ایران چه خواهد بود؟

پرچم تاریخی و فرهنگی ایران از هزاران سال پیش تا تسخیر ایران بوسیله تازیان «درفش کاویانی» یعنی پرچم سه رنگ سرخ و زرد و بنفش با تصویر خورشید درخشان در میان آن بوده. این پرچم از دل فرهنگ استوره ای ایران با فلسفه نبرد در برابر ستم و برقراری آزادی بوجود آمده. در این داستان کاوه آهنگر که در این استوره نماد مردم و ملت است و ضهاک مار دوش عربی که مارهای دوش او نیاز به تغذیه مغز جوانان داشتند و نماد خرافات و نادانی و شستشوی مغزی است حکومت را از پادشاهی بنام فریدون غصب کرده بود.

سر انجام این حکومت ستمگر با شورش کاوه که پیشبند خود را مانند پرچمی در میاورد با پیروزی پایان میزیرد و فریدون آزامنش را دو باره به فرمانروایی میرساند.

بهر روی اگر پرچم درفش کاویانی روزی بخواهد دو باره پرچم ایران شود باید از مردم نظر خواهی و رای گیری گردد.

8- یک سازی زبان از آلودگی واژه های عربی

استعمار فرهنگی عرب در درازای این 1400 سال سخت کوشیده تا با وارد کردن واژه های خود در زبان پارسی نخست این زبان را آلوده و ناتوان کرده و سپس از میان ببرد. خوشبختانه قهرمانی مانند فردوسی 1000 سال پیش از تاریکیها بلند شد و این زبان را نجات داد. ولی از سده پانزدهم به آنسو با آمدن شیعه گری و پیدایش موجودی بنام « آخوند» دوباره ورود میکرب واژه های عربی در زبان پارسی شدت گرفت و تا امروز ادامه دارد.

زمانی که ایرانیان بتوانند کشور خودشان را باز پس بگیرند و استقلال فرهنگی خود را پیدا کنند، درمان این بیماری هم ساده خواهد بود. در این زمان کودکان را باید در کودکانستان ها از روز نخست در فضایی زبان و واژه های پارسی ناب و از آلودگی رها شده وارد کرد. در سالهای بالاتر هم میشود به آنها واژه های عربی که در چکامه های ایرانی وارد شده آموخت تا پیوند آنها با این چکامه ها پاره نشود.

9- تاریخ گاهنامه ایران چه باید باشد؟

گاهنامه ای برای ایران برارنده است که نه تنها از درخشنده ترین بخش تاریخ این کشور سرچشمه گرفته باشد، بلکه برد اجتماعی هم داشته باشد..

تمام پژوهشهای تاریخی نشان میدهد که فرهنگ خردگرا و جهان بینی پویایی که زرتشت به ایرانیان آموزش داده بود، سبب شد که هخامنشیان که از دل همان فرهنگ برخاسته بودند بتوانند، آزامنش ترین اندیشه ها را در میان ملتھائی که

در شاهنشاهی جهانی خود زندگی میکردند، گسترش دهند چون زرتشت به آنها آموخته بود که «حقیقت از آن هیچ کشور، هیچ ملت و هیچ نژادی نیست».

در این راستا کورش بزرگ پس از ورود به بابل و آزاد کردن مردمان این سرزمین و رها نمودن هزاران اسیر یهودی که به بردگی کشیده شده بودند، دستور داد که **فرمان آزادی انسانها** که امروز به «نخستین منشور حقوق بشر» معروف شده بنگارش در آورند. زمان این رویداد مهم تاریخی **2548 سال پیش** یا 539 سال پیش از میلاد بود.

یکی از نسخه های این فرمان که بروی یک استوانه گلی نوشته شده در سده نوزدهم کشف شد و امروز در موزه لندن میباشد. در این فرمان جمله هایی از این گونه آمده اند: «انسانها آزادند که هر خدایی را که دلخواه آنها بود بپرستند، آنها آزادند که در کشور دلخواه خویش زندگی کنند، همگی باید در آرامش و صلح زندگی نمایند...».

این نخستین انقلاب انسانگرایی و آزادیخواهی در تاریخ بود. انقلابی که فرهنگ زرتشت را آنگونه که بود پیاده نمود. تاریخ تمدنها نشان میدهد که چه اندازه این انقلاب جهان را به پیش کشاند.

بنابراین از دیدگاه نگارنده براننده ترین تاریخ برای گاهنامه ایران همان تاریخ 2548 فرمان آزادیست. امروز که این نوشتار را مینویسیم **18 آبان 2548 هستیم** (9 نوامبر 2009).

این تاریخ نه تنها میتواند ایرانیان را به برجسته ترین دوران تاریخ خود پیوسته کند، نه تنها میتواند به آن یک بُعد جهانی بدهد بلکه میتواند برای دشواریهای امروز ما هم کارساز باشد.

10- دشمنانی که ایرانیان برای رسیدن به یک

جامعه خوشبخت و پیشرو جلوی خود خواهند یافت

این دشمنان را میتوان به چند گروه بخش کرد:

1- کشورهای غربی مانند انگلیس و آمریکا مایل نیستند که ایرانیانی که هویت خود را بازسازی کرده و با فرهنگ خود آشنا شده اند قدرت بزرگی در جهان بشوند و منافع آنها را به خطر بیندازد. آنها با تاریخ ایران آشنا هستند و میدانند که ایرانیان دست کم 1200 سال سابقه ابر قدرتی داشته اند و حق هم دارند که بترسند.

بنا بر این عمل کرد ما در این زمینه باید بسیار خردمندانانه و با ظرافت همراه باشد. ما باید به آنها بپذیرانیم که فرهنگ ایرانی فرهنگی است صلح جو و با هیچ ملت و کشوری سر دشمنی ندارد و در نهایت میتواند از بهترین دوستان همه کشورها باشد.

2- کشورهای غربی و اسلامی همسایه که از «ضد اسلامی» بودن مردم ایران بوحشت خواهند افتاد ممکن است کوشش به خرابکاریهایی بکنند. ما باید به آنها اطمینان بدهیم که به هیچ روی ما ضد اسلام نیستیم. اسلام تا زمانی که با ما کاری نداشته باشد و در بیرون از مرزهای ایران بماند ما هم با او کاری نخواهیم داشت. اسلام فرهنگ عرب است و این حق عربهاست که از فرهنگ خود پاسداری کنند همانگونه که این حق هر ایرانی است که از فرهنگ خود پاسداری نماید.

3- عده ای از «روشنفکران وطنی» که برای نخستین بار چیزهایی را در این نوشتار میخوانند که هیچ گاه نشنیده اند و در نتیجه و بیدرنگ بدون آنکه یکبار دیگر آنرا بازخوانی کنند جبهه خواهند گرفت.

البته حق هم دارند چون سخنانی مانند «بازسازی هویت»، «بازگشت به خویشتن خود»،

«رهائی از فرهنگ استعماری عرب (اسلام)»، «جهان بینی گاتها»، «رفتن به ژرفنای تاریخ ایران برای پیدا کردن ارزشهای انسانگرایانه، خردگرایانه و پیشبرنده» و غیره برای این گروه از انسانها نا اشناست. چون این واژه ها را نمیتوانند در فرهنگنامه های غربی پیدا کنند. آنها چشم برافشاند تا غربیان برای آنها «سیستم» بسازند و یک پسوند «... ایزم» در پایان آن بگذارند تا مورد پذیرش آنها واقع شود. این ویژگی «روشنفکران» جهان سومی است.

تنها راه عمل در برابر این « روشنفکران » بی تفاوتی است. چون ساختمان‌بندی اندیشه‌ای آنها در غالب « سیستم های » بی در و پنجره وارداتی سلاهست منجمد و یخ زده شده و هیچ خردی در آن تأثیرپذیر نخواهد بود. ما باید در برابر این سدها و بگو مگوهای فرسایشی که حرکت ما را کند میکند با خرد و سنجش و دلاوری بسیار عمل کنیم و اینبار به هیچ روی اجازه ندهیم که رستاخیز بزرگ مردم ایران که پس از 1400 سال استعمار فرهنگی عرب این موقعیت را پیدا کرده که فرهنگ خود را باز سازی کرده و به پیروزی رساند، بدست بیگانگان یا بدست « خودبهای » خودپرست به کج راهی رود و آن آتش گرم درونی که در دلها شعله ور شده به سردی گرایش کند.

دکتر خسرو خزاعی (پردیس)

9 نوامبر 2009

18 ابان 2548 فرمان آزادی کورش بزرگ

مهم:

1- تنها بیست و چهار ساعت پس از فرستادن نوشتار دکتر خسرو خزاعی (پردیس) « رستاخیز نوین ایران و راه به پیروزی رساند آن » بوسیله کانون ما که چند هزار نسخه از آن 15 دسامبر 2009 بوسیله پست وای میل به سراسر جهان روانه گردید جمهوری اسلامی بوسیله ترور شخصیتی و تهدید به ترور فیزیکی وارد صحنه شد.

2- در زمانی کمتر از ده روز، بیش از 900 ای میل، و ده ها تلفن همبستگی از درون و بیرون از ایران به کانون ما رسید. بویژه پس از ترور شخصیتی و تهدید به ترور فیزیکی دکتر خسرو خزاعی (پردیس) از سوی چندی از ماموران جمهوری اسلامی، دوستان ایرانی در سراسر جهان و حتی بسیاری از هموندان اروپائی کانون نشان دادند چه اندازه همیاری و همبستگی میان ما در زمان نیاز میتواند زیاد باشد.

3- تا امروز یکم مارس 2010 که بیش از سه ماه از پخش این نوشتار میگذرد، بنا بگزارش های رسیده از ایران و به همت و دلاوری چندی از ایرانیان درونمرز، بیش از یک میلیون نسخه از این بیانیه بوسیله رایانه های نیرومند در ایران پخش شده است.

از دکتر خسرو خزاعی پردیس ; رستاخیز نوین ایران و راه به پیروزی رساندن آن